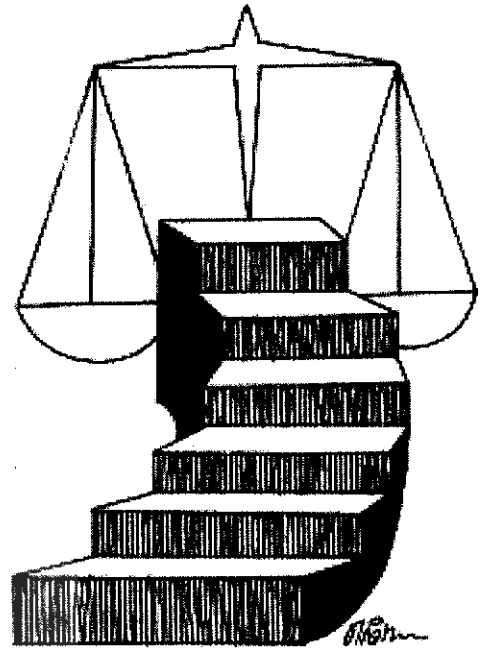


# ترتیب دلایل بین مستندات حکم قاضی

(قسمت آخر)



دکتر عبدالرسول دینانی  
(عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی)



است. بنابر این، ممکن است یکی از طرفین برای اثبات وقف، نامه به اطلاع مطلعین محلی استناد نماید (رای شماره ۸/۳۳۰ - ۱۳۳۰/۸/۲۹ شعبه سوم دیوان عالی کشور). در این مورد، دادگاه باید وفق ماده ۲۴۹ م.د.م. جدید قرار تحقیق از مطلعین را صادر کند. البته اگر تحقیق از مطلعین عنوان شهادت شهود را پیدا نکند، وفق ماده ۲۵۵ م.د.م. جدید، اطلاعات حاصله از تحقیق و معاینه محل می‌توانند در قالب امارات قضایی مطرح باشند که ممکن است موجب علم یا اطمینان قاضی دادگاه یا مؤثر در حکم قاضی باشند. اعتبار نظر کارشناس هم در همین چهار چوب مورد لحاظ قرار می‌گیرد. اشکالی که در حجیت نظر کارشناس از لحاظ عدم الحاق وی به شاهد وجود دارد که مستند نظر شاهد باید امور حسی باشد، یعنی شاهد باید بگوید: دیدم، شنیدم، حس کردم و امثال این‌ها، در حالی که کارشناس از استنتاجات عقلی و سایر مدارک و شواهد، پی به امری می‌برد و عقل خود را در چنین استنتاجی دخالت می‌دهد. به هر حال، اگر نظر کارشناس در قالب شهادت شهود حجیت نداشته باشد، حداقل می‌تواند به نوعی، اماره

زوج اول در عده رجوع نموده یا نه؟ نمی‌توان با استصحاب بقای رابطه زوجیت اول، ازدواج دوم را باطل دانست.

البته قانون مدنی در موارد متعدد از باب مسامحه در تعبیر جای واژه «اماره» از کلمه «اصل» استفاده کرده؛ همان طوری که بعضاً جای این واژه، کلمه «دلیل» را بکار برده است. مثلاً در ماده ۳۵ این قانون آمده است: تصرف به عنوان مالکیت، دلیل مالکیت است، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. شکی نیست که تصرف، اماره بر مالکیت است؛ یعنی تا زمانی که دلیل مخالف آن موجود نباشد، دلیل بر مالکیت محسوب می‌گردد. شاهد این ادعا ماده ۳۶ همان قانون است که سبب مملکت یا ناقل قانونی را دلیل مالکیت دانسته است. در ماده ۳۷ نیز تصریح گردیده که اگر مالکیت سابق فرد دیگری محرز باشد، تصرف لاحق (بعدی) متصرف جدید نمی‌تواند مالکیت متصرف سابق را زیر سؤال ببرد.

معاینه محل و تحقیق محلی و کارشناسی چه ماهیتی دارند؟

قانون آیین دادرسی مدنی در ماده ۲۴۸ از معاینه محل و تحقیق محلی به صورت یکجا به عنوان دلایل دیگر اثبات دعوا نام برده

آیا اصولی مثل اصالة الصحة و اصالة اللزوم در زمره اصول عملی هستند یا امارت؟  
با توجه به تفاوت‌های اصل و اماره به خصوص از نظر اثبات آثار و لوازم عقلی آن‌ها، باید تکلیف اصولی مثل اصالة الصحة (موضوع مواد ۱۰ و ۲۲۳ ق.م.) و اصالة اللزوم (موضوع ماده ۲۱۹ ق.م.) را معین کرد.

در خصوص ماهیت این اصول اختلاف شده است؛ گروهی آن‌ها را اصل عملی دانسته‌اند و عده‌ای اماره. به نظر می‌رسد که این اصول از اطلاعات ادله شرعیه آمده باشند و از این رو، دلالت بیشتری بر واقع دارند. لذا بیشتر به اماره شبیهند تا اصل عملی. بنابر این، در مقام تعارض این اصول با اصول عملیه به معنای اخص، مثل اصل استصحاب، اماره مقدم داشته می‌شود. بنابر این، اگر مقتضی تمسک به استصحاب، بطلان عقدی شود، اصالة الصحة در مقام تمسک به این اصل از قدرت بیشتری برخوردار است و برای بطلان نمی‌توان به اصل تمسک نمود، بلکه تا دلیل قاطع بر بطلان وجود نداشته باشد، عقد صحیح است. برای مثال، اگر زنی بعد از طلاق و ازدواج با شوهر دوم تردید کند که آیا از عده شوهر اول خارج شده بوده است یا نه؟ یا اینکه

قضایی قلمداد شود که اعتبار آن بسته به نظر قاضی است. به خاطر همین است که در ماده ۲۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی آمده: در صورتی که نظر کارشناس با اوضاع و احوال محقق و معلوم مورد کارشناسی مطابقت نداشته باشد، دادگاه به آن ترتیب اثر نخواهد داد.

همان طور که گفته شد در مقام تعارض اماره واصل، پیروز میدان اماره بود. ما به ذکر مثال‌هایی مسأله را روشن‌تر خواهیم نمود. البته ذکر این نکته لازم است که فقها فقط امارات قانونی را در مقام تعارض با اصل مقدم می‌شمرند و فقط ظاهر الفاظ را حجت می‌دانند، نه ظاهر حال را؛ ولی ما معتقدیم امارات قضایی که از آن جمله ظاهر حال می‌باشد نیز در صورتی که برای قاضی مفید ظن قریب به علم یا به قول شیخ انصاری «ظن متأخم به علم» باشند، می‌توانند مستند حکم قاضی قرار گیرند و در مقام تعارض آنها بر اصل پیروز میدان باشند، یعنی اصل را از حجت و اعتبار ساقط نمایند.

**چند مثال برای موارد تعارض اصل و ظاهر (اماره) و تقدم اماره بر اصل:**

#### مثال اول

یکی از مواردی که ظاهر بر اصل حکومت دارد، مورد خیار غبن است. در این نوع خیار، یکی از دلایل سقوط خیار غبن، وفق ماده ۴۱۸ قانون مدنی، علم مغبون به قیمت واقعی مورد معامله می‌باشد. حال اگر در مورد علم مغبون و یا عدم علم وی بین غابن و مغبون اختلاف شود، ظاهر امر این است که مغبون مدعی است و باید عدم علم خود را ثابت کند و غابن منکر است و سخنش قاعداً باید مقدم داشته شود. ولی این حکم در جایی که مغبون اهل خبره نباشد و به اصطلاح، فرد حرفه‌ای نباشد، صادق نیست؛ یعنی اگر مغبون اهل خبره نباشد مثلاً اگر منزلی خریده، قیمت‌های مشابه را نداند - قول مغبون موافق ظاهر (اماره) می‌گردد و لذا مقدم داشته می‌شود؛ زیرا در مقام تعارض اصل و ظاهر،

قول کسی که سخن وی موافق ظاهر است، مقدم است. از این رو، در مثال فوق، وظیفه اثبات علم مغبون به قیمت واقعی، به عهده غابن است.

بر این اساس، اگر مغبون اهل خبره یا به اصطلاح، شخص حرفه‌ای باشد، دیگر منکر محسوب نمی‌شود، بلکه همان عنوان مدعی را دارد که باید برای صحت ادعای خود دلیل بیاورد. ظاهر حال فرد خبره، اطلاع از قیمت واقعی است. لذا برای اینکه وی بتواند عدم علم خود را اثبات کند باید دلیل بیاورد، یعنی بار اثبات دلیل به عهده کسی قرار می‌گیرد که مدعی علم طرف مقابل به قیمت است؛ چون این فرد به دلیل اینکه قولش مخالف ظاهر است، مدعی محسوب می‌گردد نه منکر. ادعای عدم علم مغبون، ظاهر است و در مقام تعارض اصل و ظاهر، ظاهر مقدم داشته می‌شود. حالا که مدعی مشخص شد، باز می‌توان قائل شد که او باید قسم بخورد؛ چون در بحث قسم خواهیم گفت که اگر منکر نتواند قسم بخورد و اقامه بینه نیز ممکن نباشد، قسم به مدعی برگشت داده می‌شود؛ زیرا منکر (غابن) نمی‌تواند قسم بخورد که مغبون عالم بوده است، چه قسم خوردن بر امر قلبی دیگری نمی‌تواند منطقی باشد. حال که اقامه بینه ممکن نیست، باید بگوییم در این جا مدعی باید قسم بخورد (۱).

این حکم، مفاد یک حکم استثنایی است؛ یعنی با ارجاع قسم به مدعی به دلیل موافق بودن قول وی با ظاهر، تمامی احکام مدعی بودن در خصوص وی جاری نمی‌گردد. لذا قول وی در هنگامی که از ارائه دلیل عاجز می‌ماند، مقدم داشته نمی‌شود. یعنی اگر موردی را نتوانست به مدد دلایل ثابت کند، در آن موارد، به حقانیت مدعی حکم داده نمی‌شود. البته اثر این حکم فقط در ارجاع قسم به دیگری است و به تبدیل بار دلیل محدود می‌شود.

#### مثال دوم:

تبصره ۶ ماده واحده قانون اصلاح مقررات

طلاق در سال ۱۳۷۱ مقرر می‌دارد: پس از طلاق، در صورت درخواست زوجه مبنی بر مطالبه حق الزحمه کارهایی که شرعاً به عهده وی نبوده است، دادگاه بدو از طریق تصالح نسبت به تأمین خواسته وی اقدام می‌نماید و در صورت عدم امکان تصالح، چنانچه ضمن عقد خارج لازم، در خصوص امور مالی شرطی شده باشد، طبق آن عمل می‌شود. در غیر این صورت هرگاه طلاق بنا به درخواست زوجه نباشد و نیز تقاضای طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری یا سوء اخلاق و رفتار وی نباشد، به ترتیب زیر عمل می‌شود:

**الف)** چنانچه زوجه کارهایی را که شرعاً به عهده وی نبوده به دستور زوج و با عدم قصد تبرع انجام داده باشد و برای دادگاه نیز ثابت شود، دادگاه اجرت‌المثل کارهای انجام گرفته را محاسبه و به پرداخت آن حکم می‌نماید.

**ب)** در غیر مورد بند «الف» با توجه به سنوات زندگی مشترک و نوع کارهایی که زوجه در خانه شوهر انجام داده و وسع مالی زوج، دادگاه مبلغی را از باب بخشش (نحله) برای زوجه تعیین می‌نماید.

یکی از مشکلات که معمولاً در این مورد بروز می‌کند، اثبات عدم پرداخت نفقه می‌باشد و اینکه باری دلیل بر عهده کیست؛ یعنی اگر چه زن در صورت عدم پرداخت نفقه توسط زوج حق مطالبه دارد و حتی می‌تواند از دادگاه نفقه ایام گذشته خود را نیز درخواست نماید، ولی اثبات این امر به سادگی ممکن نیست؛ زیرا معمولاً هنگامی که زن و شوهر زیر یک سقف زندگی می‌کنند، همان طور که تمکین نکردن زوجه قابل اثبات نیست، پرداخت نکردن نفقه را نیز نمی‌توان اثبات کرد. لذا این امر باید توسط مدعی عدم پرداخت با تمسک به دلایل متقن ثابت شود. مثلاً اینکه علی رغم میل زن به ادامه زندگی مشترک، مرد حاضر به پذیرش وی در منزل خود نباشد و از دادن نفقه او نیز خودداری ورزد. البته در صورت بیکار بودن مرد، حرف زن در دادگاه سریع‌تر به نتیجه می‌رسد، زیرا بیکار بودن مرد اماره‌ای بر عدم

که هیچ کدام از درگذشتگان از دیگری ارث نبرد. در این حالت، استصحاب حیات یکی بر حیات دیگری با استصحاب حیات آن دیگری بر این یکی، تعارض دارد و می‌گوییم که هیچ کدام از دیگری ارث نمی‌برد (ماده ۸۷۳ ق.م.ا)؛ اما اگر یکی از این دو استصحاب، استصحاب مسببی باشد، آن یکی مقدم است. برای توضیح مطلب دو مثال را که هر دو از فقه گرفته شده می‌آوریم:

مثال یک: اگر حوض آبی داشته باشیم که قطعاً بدانیم آب آن به اندازه کر است و سپس چند سطل آب از آن برداریم و آن گاه با آب حوض (کم شده) چیز نجسی را بشوئیم و بعد شک کنیم که آیا آن چیز نجس، پاک شد یا خیر؟ در اینجا دو استصحاب داریم که اولی استصحاب کس بودن آب حوض است و استصحاب دیگر، استصحاب نجاست آن چیز نجس. این دو استصحاب با همدیگر معارض نیستند؛ زیرا در یک رتبه قرار ندارند؛ یعنی استصحاب کس بودن آب مجالی برای استصحاب دوم که استصحاب نجاست دست است باقی نمی‌گذارد؛ یعنی مرتبه استصحاب اول (کس بودن آب) مقدم بر استصحاب دوم (نجاست دست) است (۳).

مثال دوم که شاهد مثال‌های بسیار در علم حقوق هم دارد: اگر کسی به دیگری وکالت بدهد که منزلش را بفروشد و آنگاه موکل وکیل را عزل کند، و وکیل مدعی شود در مدتی که هنوز معزول نبوده و یا خبر عزل به وی نرسیده، به مفاد وکالت عمل کرده، ولی موکل مدعی شود قبل از انجام مفاد وکالت و فروش منزل وی، وکیل را از وکالت عزل کرده بوده، دو استصحاب متصور است: اول استصحاب وکالت وکیل و دیگری استصحاب بقای مالکیت موکل بر منزل اگر دقت کنیم این دو استصحاب نمی‌توانند معارض همدیگر باشند، زیرا استصحاب بقای وکالت وکیل مجالی برای استصحاب ملکیت موکل بر منزل باقی نمی‌گذارد؛ یعنی استصحاب دوم در مرحله‌ای مؤخر از استصحاب مسببی و به

چنانچه زوجه کارهایی را که  
شروعاً به عهده وی نبوده به  
دستور زوج و با عدم قصد  
تبرع انجام داده باشد و برای  
دادگاه نیز ثابت شود، دادگاه  
اجرت المثل کارهای انجام  
گرفته را محاسبه و به  
پرداخت آن حکم می‌نماید

حکمی که مستند آن اقرار باشد، احتمال اصابت با واقع را دارد، در ماده ۲۰۲ آ.م.د. جدید، اعتبار خاصی برای آن قائل شده است؛ یعنی با آمدن اقرار در امور مدنی مجالی برای سایر ادله از جمله اسناد و شهادت شهود و قسم باقی نمی‌ماند. ولی در هر حال، حکم مبتنی بر اقرار نیز می‌تواند مصیب به واقع نباشد که موارد اقرار مبتنی بر غلط یا اشتباه را بعداً متذکر خواهیم شد.

تعارض ادله (به معنای عام)  
قاعدگی کلی در تعارض ادله، تساقط است. بنا بر این، اگر دو استصحاب و یا دو اماره و یا دو دلیل به معنای اخص با هم تعارض کنند و هیچ وجه رجحان یا مرجحی برای یکی نسبت به دیگری وجود نداشته باشد، هر دو اصل یا اماره و یا دلیل تساقط می‌کنند، مگر اینکه از یک رتبه نباشند. البته عده‌ای در باب تعارض ادله به تخییر قائل شده‌اند. بر اساس همین نظر، در فقه در باب تعارض بین ادله مبتنی بر وجوب نماز جمعه و ادله مبنی بر حرمت آن، قائل به اختیار مکلف شده‌اند که به جای نماز ظهر و نماز جمعه به اختیار خود هر کدام را خواست به جا آورد.

تعارض دو اصل  
در مواردی که بین دو اصل تعارض پیش می‌آید مثلاً در جایی که دو نفر که بین آنها رابطه توارث وجود دارد هر دو فوت کنند و تاریخ فوت هر دو مجهول باشد، دو استصحاب با هم تعارض خواهند کرد و نتیجه این می‌شود

پرداخت نفقه تلقی می‌گردد. به هر حال، عده‌ای از حقوقدانان معتقدند که اگر زوج مدعی شود نفقه زوجه را به تدریج پرداخته و زن منکر شود، هر چند اصل عدم مقتضی است که در اینجا شوهر را مدعی محسوب کنیم، اما با وجود این، هرگاه در مدت مطالبه، زن و شوهر زندگی مشترک و آرامی را گذرانده باشند، ظاهر حکم می‌کند که شوهر نفقه را پرداخته است و در نتیجه، زن مدعی به شمار می‌آید و باید خلاف ظاهر را اثبات کند. چون ظهور در زمره امارات است و دلالت بر واقع دارد، لذا بر حکم ظاهری ناشی از اجرای اصل حکومت می‌کند (۲).

### ۳- دلیل به معنای اخص

از آنجا که بسیاری از دلایل ارزشی در حد مؤید هستند، نه در حد دلیل، ما از دلیل به معنای اخص تحت عنوان بینه یاد می‌کنیم. در بحث‌های فقهی وقتی بخواهند یک مسأله را بررسی کنند، گاهی اوقات از تعبیر «یؤیده» استفاده می‌کنند. فرق بین مؤید و دلیل این است که بار اثباتی مؤید از دلیل است. دلیل اگر مخدوش باشد، اصل مسأله را زیر سؤال می‌برد ولی در مؤید اگر مقداری هم خدشه باشد، مشکلی پدید نمی‌آید؛ چون برای تأیید مطلب اساسی است، یعنی بعد از اینکه اصل مطلب توسط دلیل اثبات شد، آن موقع نوبت به مؤید می‌رسد تا مطلب محکم‌تر شود. دلیل در معنای اخص، شامل اقرار و شهادت شهود می‌باشد. از آنجا که فقهای اسلام اسناد کتبی را موضوع جعل و تردید می‌دانسته‌اند، آنها را مورد توجه قرار نداده‌اند. البته اگر اخلاقیات در جامعه‌ای بی‌رنگ شود، شهادت شهود و حتی سوگند نیز نمی‌توانند دلایل قاطعی بر اثبات دعوا باشند؛ ولی به هر حال در فقه، اسناد رسمی در صورت اقامه دو شاهد بر صحت اتسایشان به صادر کننده سند، معتبر دانسته شده‌اند و مستقلاً سند محکمی به حساب نیامده‌اند. قسم نیز در بین ادله، از جایگاه بالایی برخوردار نیست. در هر صورت، قانونگذار با علم به اینکه

استصحاب اول، «استصحاب سببی» می‌گویند. بنابراین، با جریان استصحاب اول می‌گوییم معامله وکیل بر منزل، درست بوده است و ادعای موکل، مسموع نیست.

### تعارض دو اماره

اصل در تعارض دو اماره در جایی که از یک درجه باشند و درجه ظنیت و اصابت به واقع آنها مساوی باشد، تساقط است؛ یعنی هر دو اماره ساقط و از اعتبار می‌افتند. بنابراین، اگر دو اماره قانونی و یا دو اماره قضایی با یکدیگر متعارض شوند، هر دو ساقط می‌گردند. مثلاً آیا ولی قهری می‌تواند مال مولی علیه خود را وثیقه دین خویش قرار دهد، یعنی برای تضمین دین خود مال مولی علیه را به ولایت از سوی فرزند خود به وثیقه گذارد؟ در این جا هر چند ماده ۱۱۸۳ ق.م. به ولی قهری اجازه تصرف در کلیه امور مربوط به اموال و حقوق مالی مولی علیه او را داده و او را نماینده قهری مولی علیه تصور کرده است، ولی این نمایندگی منوط به رعایت مصلحت مولی علیه است و هیچ نماینده‌ای حق استفاده از اختیار خود به زیان مولی علیه را ندارد. وفق ماده ۶۶۷ ق.م. ظاهر حال چنین اقتضا می‌کند که وی برخلاف مصلحت مولی علیه عمل نمی‌کند ولی این ظهور در زمره امارات است و تا جایی اعتبار دارد که طبیعت کار او به زیان مولی علیه نباشد؛<sup>(۴)</sup> یعنی در فرضی که ولی قهری مال مولی علیه را در معرض فروش و تملک طلبکار خود قرار می‌دهد، طبیعت عمل حقوقی، ظاهر یاسد شده را از بین می‌برد و لذا پرهن مال محجور در صورتی درست است که ولی قهری با دلیل در دادگاه ثابت کند که مصلحت مولی علیه را رعایت کرده است. در این جا دو اماره با هم ساقط می‌شوند و باید به دلیل قطعی دیگری برای امکان تصرف ولی در مال مولی علیه استناد کرد.

البته در بعضی از موارد قانونگذار بنا به مصالح اجتماعی، یکی از دو اماره را بر دیگری ترجیح داده است. مثلاً در جایی که دو اماره فراش با هم تعارض نمایند، قانونگذار فراشی

را که فعلاً وجود دارد، مقدم داشته است. در ماده ۱۱۶۰ ق.م. آمده است: اگر مطابق مواد مربوط به بیان اماره فراش، الحاق طفل به هر دو شوهر ممکن باشد، طفل متعلق به شوهر دوم است، مگر آنکه امارات قطعیه بر خلاف آن دلالت کند.

اما اگر دو اماره قانونی و اماره قضایی با یکدیگر تعارض نمایند، نظر اکثر قریب به اتفاق حقوقدانان این است که اماره قضایی مقدم می‌باشد. اما این نظر خالی از مسامحه نیست؛ زیرا اماره قانونی نه فقط مبنایی در غلبه وظن نوعی دارد، بلکه این ظن نوعی مورد ملاحظه قانونگذار نیز قرار گرفته و لذا نمی‌تواند بر اماره قضایی مرجح باشد. بنابراین، اماره قضایی در صورتی بر اماره قانونی مقدم خواهد بود که برای قاضی مفید علم باشد و اگر اماره قضایی مفید علم باشد و وجدان قاضی را اقتناع کند، حجیت آن نه به خاطر اماره بودن، بلکه به خاطر علمی است که برای قاضی ایجاد می‌کند و اگر این طور باشد، علم قاضی در این جا حجیت پیدا کرده که شکی در آن نداریم. اصولاً اگر علم قاضی ملاک باشد، عنوان اماره بر آن صادق نیست، بلکه خود دلیل است که در مرحله‌ای بالاتر از اماره قرار دارد. ما در بحث علم قاضی و امارات اشاره‌ای دیگر به این مطلب خواهیم داشت. مثلاً بی‌گناهی افراد که به نظر ما یک نوع اماره قانونی است در تعارض با اماره مجرمیت قرار گیرد. اماره بی‌گناهی مقدم داشته

می‌شود، مگر اینکه اماره مجرمیت برای قاضی مفید علم باشد. مثلاً از قطره خون مقتول بر لباس متهم بتوان به طور قطع بر دخالت متهم در قتل مطلع شد. البته باید در نظر داشت که هر اماره‌ای حجیت ندارد، بلکه اماره‌ای که در نظر عموم مردم و به طور نوعی دال بر امری باشد حجیت دارد. مثلاً فرار نمودن متهم نمی‌تواند اماره‌ای بر مجرمیت وی باشد. به قول آقای ژان کربونیه، استاد مسلم حقوق فرانسه، اگر به من بگویند: «برج‌های کلیسای نتردام را تو دزدیده‌ای، من فرار خواهم کرد».

### تعارض دو دلیل

در باب تعارض دو دلیل، اصل، تساقط است و البته ساقط شدن هر دو دلیل، تا آنجا که ممکن است باید پرهیز کرد؛ یعنی باید حتی الامکان در مقام جمع آنها برآمد؛ زیرا «الجمع مهما ممکن اولی من الطرح». بنابراین، اگر دو گروه شاهد بر امری شهادت دادند که کاملاً با هم متعارض بودند، شهادت هر دو ساقط می‌شود و از دلالت می‌افتد. یا اگر دو سند کتبی هر دو با حفظ اعتبار، بر وقوع معامله‌ای بر عین واحد دلالت کنند، و تاریخ تنظیم یکی نسبت به دیگری مقدم نباشد، هر دو از اعتبار می‌افتند و باید برای اثبات متعلق سند به دلایل دیگر رجوع نمود. همچنین در صورتی که دو نفر اقرار به نسب طفلی نمودند، چنین اقرارهایی به دلیل تعارض با یکدیگر از اعتبار ساقط می‌شوند. این است که در ماده ۱۲۷۳ ق.م. شرط صحت اقرار در خصوص نسب صغیر، نبودن منازع بیان شده است.

### پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - شیخ مرتضی انصاری، متاجر، ج ۱، خيارات، ص ۳۹.
- ۲ - دکتر ناصر کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ج ۲، ص ۲۵۳، و حقوق خانواده، دکتر ابوالحسن محمدی، مبانی استنباط حقوق اسلامی، شماره ۲۶۷.
- ۳ - شیخ مرتضی انصاری، فرائد الاصول، ص ۲۶۲.
- ۴ - دکتر ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی، عقود اذنی - وثیقه‌های دین، شرکت انتشار با همکاری بهمن برنا، ص ۱۳۷۶، ص ۵۳۷.

.....  
 قاعده کلی در تعارض ادله،  
 تساقط است. بنابر این، اگر دو  
 استصحاب و یا دو اماره و یا دو  
 دلیل به معنای اقص با هم تعارض  
 کنند و هیچ وجه رجحان یا مرجمی  
 برای یکی نسبت به دیگری  
 وجود نداشته باشد، هر دو اصل یا  
 اماره و یا دلیل تساقط می‌کنند،  
 مگر اینکه از یک رتبه نباشند  
 .....